

محبت وجود بقا ضروری است که در آن است محبت وجود  
و بعضی بطریق اولی و بعضی از کما که در دوستان  
درخت را دوست دارد و درخت را که سار و قوام  
و این دوست ندارد دیگر آنکه این خود نماند و شکست  
که جاهل حق را سجد و دوست ندارد زیرا که محبت می  
نمونه موفقی است **رہائی** تا که بوی خوشی بکشد  
و زحمت بگای خوشی بکشد **نفس** برود با به خست در  
بوی درخت برسد است که از درخت غافل باشی **دوم**  
محبت محسن و منعم پوشیده است که آفریننده منعم و منعم  
حضرت جوی است سجاده و بچنان باعث منعم بر انعام نیزه  
و است زیرا که حق سبحانه در خاطر منعم مرا کند که سعادت  
و جزیت او در رسانیدن منعم به است بمنعم علیه او را  
در آن مضطر میکردند که نتوانند که نرسانند بس حضرت جی است  
محبت اولی و است باشد از هم منعم و محبت **رہائی** من  
نعمت از آنکه نعمت در یک است و محبتش زخرد را در آن بود

در ملک وجود بخشیده بخشیده بخشیدن است  
**سوم** محبت صاحب کمال چون شخصی که بصفتی که  
از صفات کمال موصوف است از علم و سخا و لغو و غیره  
آن صفت کمال موجب محبت میگردد و هر چه که منبع  
جمع کمالات است و همه مکارم حلال و محال او صفت  
را شمع از فیض کمال است محبت اولی باشد **رہائی**  
هرست که کند کمال از مایه صددل شده پیش است  
از که در معنی ای از همه به بلکه از جمله فریه پس عشق محبت  
نوبت از همه به **چهارم** محبت جمل است چون جمال  
عاریت که در حقیقت عکس و خیل است پس منت که از نفس  
برده آب و گل در حجاب پوست و گوشت مرغاید و  
مع هذا مجرد و آنکه عارضه مستقیم میگردد و فی حد ذاته  
محبوست پس عمل علی الاطلاق که جمال جمیع ممکنات  
بر تو انوار جمال است و ظهورش بظنار صوری  
مقتدند محبت اولی باشد **رہائی** که جلوه کرد عارض